



University of Tehran Press

Jon Elster's Theory of Rational Choice and Codifying of the Constitution with a Comparative Approach to the Constitution of Iran

Maziyar Khademi¹ | Farhang Faqih Larijani^{2✉} | Alira Eskandari³

1. Department of Public Law, Faculty of Law and Political Sciences, Allameh Tabatabai University of Tehran, Tehran, Iran. Email: maziyarkhademi@gmail.com
2. Corresponding author; Department of Law, Faculty of Law and Political Sciences, Mazandaran University, Babolsar, Iran. Email: f.larijani@umz.ac.ir
3. Department of Public Law, Faculty of Law and Political Sciences, Allameh Tabatabai University of Tehran, Tehran, Iran. Email: alirezask69@gmail.com

Article Info	Abstract
<p>Article Type: Research Article</p> <hr/> <p>Received: 2023/09/06</p> <p>Received in revised form: 2024/06/07</p> <p>Accepted: 2024/06/18</p> <p>Published online: 2024/12/21</p> <hr/> <p>Keywords: <i>Benefit, Constitution, Constituent Power, Participation, Rational Choice.</i></p>	<p>In this article, it is claimed that in modern law, the drafting of the constitution is one of the most important and sensitive measures in forming the legal order. Because the legal system determines the general framework of individual actions and social interaction of people, and this is both for the present and future and of course, the form of this law is also a matter of choice. In line with justifying this claim, John Elster's theory of rational choice is one of the most influential and comprehensive theories in explaining and criticizing the methods of drafting the constitution, which is based on two principles: the first principle: "the individuality of human action" and the second principle "The benefit-centeredness of human actions" has been proposed. According to this opinion, the electoral behavior of a society is the best example of using a rational choice, and the formulation and construction of the constitution is the best case, because in this work, even if there is no malice, it may make the situation worse than it is, and this is due to "rationality". is incomplete. This essay has investigated the application of this method in the analysis of drafting and revising the basic law, or what is called the design of the constitution, with an emphasis on the thought of John Elster. The purpose of the research is to examine this theory in relation to how and why people participate in drafting and creating the constitution as rational agents.</p>
<p>How To Cite</p>	<p>Khademi, Maziyar; Faqih Larijani, Farhang; Eskandari, Alira (2024). Jon Elster's Theory of Rational Choice and Codifying of the Constitution with a Comparative Approach to the Constitution of Iran. <i>Comparative Law Review</i>, 15 (2), 473-495. DOI: https://doi.com/10.22059/jcl.2024.364693.634544</p>
<p>DOI</p>	<p>10.22059/jcl.2024.364693.634544</p>
<p>Publisher</p>	<p>The University of Tehran Press </p>



University of Tehran Press

Homepage: <https://jcl.ut.ac.ir>

شاپا الکترونیکی: ۳۴۰۴-۳۴۲۳

دوره: ۱۵، شماره: ۲

پاییز و زمستان ۱۴۰۳

مطالعات حقوق تطبیقی

نظریه انتخاب عقلانی جان الستر و تدوین قانون اساسی

با رویکرد تطبیقی به قانون اساسی ایران

مازیار خادمی^۱ | فرهنگ فقیه لاریجانی^۲ | علیرضا اسکندری^۳

۱. گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: Maziarkhademii@gmail.com

۲. نویسنده مسئول؛ گروه حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. رایانامه: f.larijani@umz.ac.ir

۳. گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: alirezask69@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۱۵</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۳/۱۸</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۲۹</p> <p>تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱</p> <p>کلیدواژه‌ها: انتخاب عقلانی، قانون اساسی، قدرت مؤسس، مشارکت، منفعت.</p>	<p>در این مقاله ادعا شده است که در حقوق مدرن تدوین قانون اساسی یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین اقدامات در تشکیل نظم حقوقی است. زیرا نظم حقوقی چارچوب کلی اعمال فردی و نیز تعامل اجتماعی افراد را مشخص می‌کند و این امر، هم ناظر به اکنون است و هم معطوف به آینده، و البته چگونگی این قانون نیز امری انتخابی است. در راستای توجیه این ادعا، نظریه انتخاب عقلانی جان الستر به‌عنوان یکی از نظریات بسیار تأثیرگذار و فراگیر در تبیین و نقد شیوه‌های تدوین قانون اساسی است که بر مبنای دو اصل استوار است: اصل اول، «فردی بودن کنش آدمی» و اصل دوم، «منفعت‌محور بودن کنش‌های انسان». طبق این نظر، رفتارهای انتخاباتی یک جامعه بهترین الگوی به‌کارگیری انتخاب عقلانی است و تدوین و ساخت قانون اساسی بهترین مورد است؛ زیرا در این کار حتی اگر سوء نیتی هم نباشد، ممکن است وضعیت را از آنچه که هست بدتر کند و این ناشی از «عقلانیت ناقص» است. این جستار با روش استدلال استنتاجی به بررسی اعمال این روش در تحلیل تدوین و بازنگری قانونی اساسی یا آنچه که طراحی قانون اساسی می‌نامند با تأکید بر اندیشه جان الستر پرداخته است. هدف پژوهش، بررسی این نظریه در خصوص نحوه و چرایی مشارکت مردم در تدوین و ایجاد قانون اساسی به‌مثابه فاعلان عقلانی است.</p>
استناد	<p>خادمی، مازیار؛ فقیه لاریجانی، فرهنگ؛ اسکندری، علیرضا (۱۴۰۳). نظریه انتخاب عقلانی جان الستر و تدوین قانون اساسی با رویکرد تطبیقی به قانون اساسی ایران. <i>مطالعات حقوق تطبیقی</i>، ۱۵ (۲)، ۴۷۳-۴۹۵.</p> <p>DOI: https://doi.com/10.22059/jcl.2024.364693.634544</p>
DOI	10.22059/jcl.2024.364693.634544
ناشر	<p>مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.</p> 

۱. مقدمه

متن در خصوص زمینه‌های اصلی کاربرد نظریه انتخاب عقلانی، تدوین قانون اساسی (تهیه سند پیش‌نویس یا بازبینی) و گرایش مرتبط با آن یعنی اقتصاد سیاسی قانون اساسی است. در واقع انتخاب عقلانی، در این زمینه به‌عنوان بیانی از کاربرد اقتصاد در علوم سیاسی است و درصدد درک مشکلات مربوط به جمع‌بندی ترجیحات در تصمیم‌گیری‌های جمعی است (Mueller, 1997: 32). اما اقتصاد سیاسی در نظم مشروطه با دقت بیشتری به نقش قانون مادر یا قانون اساسی در ساختن و محدود کردن تصمیم‌گیری توجه می‌کند و زمینه را از انتخاب در درون قوانین به سمت انتخاب نظم برتر اساسی قوانین سوق می‌دهد. به بیان بوچانان و برنان: «قانون اساسی» مجموعه‌ای از قوانین یا نهادهای اجتماعی است که عمل و تعامل افراد در چارچوب آن صورت می‌گیرد. در واقع قواعد اساسی مرزهایی را در مورد اینکه اهداف و فعالیت‌هایی مشروع هستند مشخص می‌کند. بنابراین، روشن است که انتخاب نوع و شیوه انجام عمل و تعامل بستگی تام به مجموعه قواعد بدیلی دارد که پیش‌تر حکومت آنها را برای خود انتخاب کرده است. بنابراین، اگر قوانین بر نتایج تأثیر بگذارند و اگر برخی از نتایج بهتر از سایر نتایج هستند، می‌توان قوانین را انتخاب کرد؛ و مطالعه و تحلیل قوانین و نهادهای تطبیقی، مقصود مناسب و موردنظر ما خواهند بود (Buchanan & Vanden Hauwe, 2000: 23; Brennan, 1980: 5).

اگرچه قانون اساسی فقط نمونه‌ای از نهادهای اساسی در جوامع مدرن است، با این حال، موضوع ویژه‌ای برای پژوهشگران نظریه انتخاب عقلانی است؛ زیرا قانون اساسی از جمله نهادهایی است که اساساً باید مبتنی بر ایجاد نفع همگانی یا منفعت عمومی و در راستای آن باشد. البته طرح‌های مختلف قانون اساسی می‌توانند تأثیرات متفاوتی بر ایجاد منافع عمومی داشته باشند. برنامه تحقیقاتی در مورد تدوین قانون اساسی مطلوب اکنون تقریباً بیش از پنج دهه قدمت دارد و بسیاری از رشته‌های مختلف را دربر می‌گیرد. عطف توجه به قانون اساسی به‌عنوان ساختار تصمیم‌گیری به‌طور طبیعی از «قضیه عدم امکان آرو» نشئت گرفت که در اصل تعمیم «تناقض کندورسه» در قرن هجدهم بود (Persson, 1951: 44; Arrow & Tabellini, 2003: 111). آرو نشان داد که تحت شرایط خاص و عقلانی، هیچ مکانیسم رأی‌گیری یا در حقیقت مکانیزم دیگری وجود ندارد که بتواند از «دور» میان گزینه‌ها در رأی‌گیری دوطرفه جلوگیری کند؛ با این توضیح که هر گزینه راجحی امکان دارد که مرجوح گزینه دیگر باشد. لذا، نتیجه چنین فرایند تصمیم‌گیری‌ای کاملاً به نحوه ارائه گزینه‌های انتخاب بستگی دارد. بنابراین، کنترل موضوع موردبحث برای تعیین نتایج بسیار مهم است (Cooter, 2000: 38). از آنجا که نتیجه سازوکارهای انتخاب جمعی ذاتاً ناپایدار و کنترل موضوع دشوار است یا اینکه رأی‌گیری ناخواسته از طرف بازیگران دخیل ممکن است به تردید در این ایده منجر شود که انتخاب‌های جمعی نمی‌توانند

حقیقتاً بازتاب منافع عمومی باشند. اما رأی دادن به قوانین، رویه‌ها و هنجارها در قوه مقننه می‌تواند انسجام لازم را فراهم کرده، به رفع مشکلات کمک نماید؛ در هر صورت غالباً بازدارنده پیامدهای اجتماعی است. بنابراین، بینش‌ها در انتخاب عقلانی به تمرکز بر تدوین نهادی منجر شد تا ناهماهنگی‌ها را به حداقل برساند. در این جستار با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی رابطه قانون اساسی و انتخاب عقلانی با تأکید بر اندیشه جان الستر، یکی از اندیشمندان برجسته این حوزه، می‌پردازیم و در نگاهی تطبیقی سعی می‌کنیم مسئله تدوین و بازنگری قانون اساسی در ایران را نیز مورد بررسی قرار دهیم.

۲. چارچوب نظری انتخاب عقلانی

یکی از برجسته‌ترین پیشرفت‌های اخیر در علوم اجتماعی، ظهور نظریه یا روش‌شناسی‌ای است که «نظریه انتخاب عقلانی» نامیده می‌شود. اصول و مبانی کنشگر عقلانی پایه تقریباً تمام نظریه‌پردازی‌های مؤثر در علوم اجتماعی است (Udehn, 2001: 223؛ کلمن، ۱۳۷۷: ۳۰). به نظر کلمن، نظریه انتخاب عقلانی به‌عنوان اساس و پایه یک نظریه، «جذابیت بی‌نظیری» دارد، زیرا مفهومی آن‌چنان کامل و کاربردی است که ما را از پرسش‌های بیشتر بی‌نیاز می‌گرداند؛ چراکه تبیین یک کنش عقلانی در خودش نهفته است (Boudon, 1998: 73). وقتی می‌گوییم شخص «الف» از میان گزینه‌های ممکن و موجود، گزینه «ب» را به جهت آنکه سودمندتر بود انتخاب کرده است، در واقع، دیگر نیازی نیست که چیز بیشتری بدانیم یا توضیح بیشتری را ارائه دهیم. حتی اگر علم زیست‌شناسی قادر باشد به‌گونه‌ای مکفی نشان دهد که در زمان تصمیم‌گیری در مورد انجام یک کار مشخص، چه فرایند الکتریکی و شیمیایی در سوژه حادث می‌شود، این امر چیز بیشتری به توضیح ما برای اینکه چرا سوژه موردنظر عمل «ب» را انجام می‌دهد، نمی‌افزاید. این علم احتمالاً فقط می‌تواند همان فرایند را به زبانی دیگر بیان کند، اما قادر به رد یا تأیید آن نیست؛ چراکه اساساً تبیین‌های بیولوژیکی قادر نیستند که تبیین‌های عقلانی را تأیید یا رد کنند. در واقع، این ویژگی تبیین عقلانی بیان می‌کند که تبیین‌های بیولوژیکی به‌واسطه آنکه فاقد وجه و دلیل عقلانی تصمیم هستند، خنثی و بی‌ارزش‌اند، و احتمالاً همان‌طور که کلمن پیشنهاد کرده، منبع اصلی جذابیت نظریه انتخاب عقلانی، همین وجه است (کلمن، ۱۳۷۷: ۳۲).

در نظریه انتخاب عقلانی، جامعه مجموعه‌ای از افراد است که کنش عقلانی دارند. کنش عقلانی در این منظر، کنش عقلانی معطوف به هدف و واکنش مبتنی بر عقلانیت ابزاری است. در این نظریه افراد آگاه و مختار و هدفمند در هر شرایطی به دنبال بیشینه کردن سود خود هستند (لیتل، ۱۳۷۳: ۶۹؛ چلبی، ۱۳۸۱: ۳۸). بنابراین، عمل عقلانی برای آنها در زندگی روزمره، رفتاری است که طی آن بهترین وسایل در دسترس را برای رسیدن به یک هدف مشخص انتخاب می‌کنند (Harsanyi, 1998: 38). هدف نظریه انتخاب عقلانی این است که از طریق تعریف تعادل، قواعد جهانی یا عمومی حاکم بر رفتار

اجتماعی را تولید کند. «تعادل» وقتی وجود دارد که هیچ کس تمایل به تغییر رفتار خود نداشته باشد. این تعادل وقتی است که افراد (نه گروه‌ها) نفع مورد انتظار خود را به حداکثر می‌رسانند. این نظریه بر پایه فردگرایی روش‌شناختی استوار است، نه فردگرایی وجودشناختی؛ یعنی انتخاب عقلانی وجود گروه‌ها را انکار نمی‌کند، بلکه ادعا دارد که فقط افرادند که عمل می‌کنند و یا به عبارت دیگر، فاعلیت دارند. ترجیحات افراد در این نظریه، متعددی یا تراکدر است: اگر من گزینه «الف» را به گزینه «ب» و گزینه «ب» را به گزینه «ج» ترجیح بدهم، باید گزینه «الف» را نیز بر گزینه «ج» ارجح بدانم (Fisher, 2003: 2; Zsolani, 1998: 15).

تأثیرگذارترین برداشت از نظریه انتخاب عقلانی در علوم اجتماعی، مربوط به جان الستر، فیلسوف و تاریخ‌دان نروژی، است (Udehn, 2001: 37). وی در سال‌های اخیر به دنبال نشان دادن اهمیت نظریه انتخاب عقلانی در مسائل اساسی علوم اجتماعی در حوزه‌هایی بیرون از محدوده اصلی آن (اقتصاد نوکلاسیک) بوده است (گیدنز، ۱۳۸۰: ۹۰).

الستر نه تنها یکی از حامیان انتخاب عقلانی، بلکه یکی از طرفداران فردگرایی روش‌شناختی نیز به‌شمار می‌رود؛ و ظاهراً به‌نظر می‌رسد که با این پیش‌فرض رایج که این دو، یعنی نظریه انتخاب عقلانی و فردگرایی روش‌شناختی، به صورت جدایی‌ناپذیری به هم ربط دارند، هم‌عقیده است. این حقیقت که پدیده اجتماعی تنها به صورت پدیده‌ای که می‌باید تبیین شود، ظاهر می‌شود، نشان‌دهنده این موضوع است؛ درحالی که آنچه که تبیین می‌کند، دربرگیرنده افراد به‌تنهایی است، شامل خصوصیات، اهداف، باورها و کنش‌هایشان؛ چراکه واحد ابتدایی زندگی اجتماعی، کنش انسانی افراد است. تبیین نهادهای اجتماعی و تغییر اجتماعی، یعنی نشان دادن اینکه چگونه آنها بر اثر کنش و واکنش افراد پدیدار می‌گردند. این اظهار نظر که اغلب از آن به‌عنوان فردگرایی روش‌شناختی یاد می‌شود، به اعتقاد الستر، کاملاً درست است (Udehn, 2001: 312).

البته الستر در عین حال، طرفدار «فردگرایی هستی‌شناختی» است. اظهار عقیده او درباره نهادهای اجتماعی به‌عنوان «مجموعه‌های ذاتاً انسانی» دلیل دیگری است بر نتیجه‌گیری‌ای که پیش از این آورده شد. در مطالعات وابستگی متقابل سه‌گانه که از طریق نظریه بازی انجام گرفته است، میان پاداش‌ها (به‌واسطه حسادت و دگردوستی)، میان گزینه‌ها و پاداش‌ها (به‌واسطه علیت اجتماعی عمومی) و میان گزینه‌ها (به‌واسطه پیش‌بینی دوسویه)، فرد به صورت جهانی کوچک ظاهر خواهد شد؛ جهانی که کل شبکه روابط اجتماعی را در خود دارد. به اعتقاد الستر، در اینجا، زمینه برای تبیین ظهور هنجارهای همبستگی ایجاد می‌شود؛ گرچه اینجا هم مثل هر جای دیگری ممکن است بهتر بتوان پایداری آنها را از طریق فرایندهای پراکنده جامعه‌پذیری در خانواده تبیین کرد تا از طریق ملاحظات آشکار از این نوع (Udehn, 2001: 314). به اعتقاد الستر، کنش انسانی را می‌توان به‌عنوان نتیجه پایانی دو فرایند پالایش مشاهده کرد. اولین

پالایش تشکیل شده است از محدودیت‌های ساختاری (اعم از فیزیکی، فنی، اقتصادی و نهادی) که بر کنش وارد می‌شوند. الستر مجموعه‌ای از کنش‌های ممکن را که در داخل این محدودیت‌ها باقی می‌مانند، «مجموعه قابل اجرا» می‌نامد؛ درحالی که دیگران آن را «مجموعه فرصت» نام نهاده‌اند. دومین پالایش از تفکر بشری به‌عنوان جایگاه انتخاب، تشکیل شده است. به بیان دیگر، این فیلتر از ترجیحات فردی تشکیل شده است و به‌گونه‌ای فعالیت می‌کند که گویی سعی دارد یک گزینه را جدا سازد و در مجموعه‌ای قابل اجرا به صورت کنشی درآورد که باید صورت پذیرد. دقیقاً می‌توان گفت آنچه که به محدودیت‌های خارجی تعلق دارد، سبب اعمال محدودیت در گزینه‌ها می‌شود و صحبت درباره آنچه که ترجیحات را می‌سازد، بسیار مشکل است و این خود یکی از موضوعات مورد بحث و اختلافی در میان هواداران انتخاب عقلانی است. الستر دو گزینه برای حل این مشکل در نظریه انتخاب عقلانی تصور می‌کند: اولین آن، ساختارگرایی است که ممکن است به‌عنوان یک مورد محدودکننده انتخاب عقلانی به آن نگریسته شود؛ آن هم زمانی که فقط معدودی گزینه در «مجموعه فرصت» وجود داشته باشد. فرد در این صورت انتخابی محدود دارد. الستر ساختارگرایی را به‌گونه‌ای تعبیر می‌کند که گویی بر فرضی از محدودیت‌های شدید (اعمال شده بر گزینه‌ها و یا بر جبر شدید اجتماعی) دلالت دارد که بر کنش اعمال می‌گردند؛ یعنی محدودیت‌هایی که از طریق مجموعه فرصت، وارد تبیین‌های انتخاب عقلانی می‌شوند.

الستر گزینه دیگری را که برای انتخاب عقلانی پیدا کرده است، بسیار حائز اهمیت می‌داند. این گزینه بیشتر علی است تا هدفمند. شاید این موضوع به دلیل موانع متعددی باشد که بر سر عقلانیت قرار گرفته‌اند؛ موانعی از قبیل رفتار مبتنی بر عادت‌ها، سنت‌ها، ارزش‌ها، هنجارها و نقش‌ها. وی می‌پذیرد که کنش به صورت علی تحت تأثیر این عوامل قرار می‌گیرد، اما نه به صورت مستقیم؛ سنت‌ها، ارزش‌ها و هنجارها به صورت غیرمستقیم و از طریق ترجیحات بر کنش انسان تأثیر می‌گذارند. الستر بر این باور است که ارزش‌ها و هنجارها درونی شده‌اند و در نتیجه همچون محدودیت‌های بیرونی بر کنش عمل نخواهند کرد. اما این نوع نتیجه‌گیری تضمین‌ناپذیر است. حتی اگر این موضوع صحیح باشد که ارزش‌ها و هنجارهایی که ما در طی فرایند اجتماعی شدن به‌دست می‌آوریم، درونی می‌شوند و مستقیماً بر ترجیحات ما تأثیر می‌گذارند، در آن صورت، ارزش‌های درونی شده و هنجارهای دیگر افراد، همچون محدودیت‌های بیرونی، به شکل انتظارات، مجازات‌ها و رفتار آشکار در پیش روی فرد قرار گرفته‌اند. این حقیقت که همگی یا اکثر افراد از مقررات نهادی یک جامعه پیروی می‌کنند، سبب می‌شود که این مقررات برای یکایک آنها و نه برای همه آنها به صورت جمعی، بیرونی شود؛ یعنی هنجارهای درونی شده به دلیل تبعیت اکثر افراد از آن، در این مرحله به‌عنوان یک محدودیت بیرونی عمل می‌کنند و دیگر به‌عنوان بخشی از نیروهای درونی مؤثر بر رفتار در نظر گرفته نمی‌شوند.

به اعتقاد الستر، این تأثیر اجتماعی نشان‌دهنده آن است که ایده «نظریه عمومی جامعه‌شناسی» که

در آن ترجیحات و علایق به صورت درونی و به‌عنوان محصولی از موقعیت‌های اجتماعی برای تولید آنچه که خود یک مشارکت به‌وجود می‌آورد، تعریف می‌شوند، دربرگیرنده این مطالب بوده است: (۱) تبیین کنش فردی با توجه به تمایلات و باورهای فردی؛ (۲) تبیین موقعیت‌های کلان با توجه به کنش‌های فردی؛ (۳) تبیین تمایلات و باورها با توجه به موقعیت‌های کلان (Udehn, 2001: 323).

۳. الستر و تدوین قانون اساسی

قانون اساسی مدرن، تأمل و انتخاب آگاهانه شکل، ساختارها و ترتیبات دولت مبتنی بر ایده مشروطیت و نمایانگر افتتاح یک فصل جدید در تاریخ کشور و یا تولد یک دولت-ملت جدید است. چهار ویژگی معمول برای چنین قانون اساسی در منابع مختلف ذکر شده که طرح اولیه آن از سوی توماس پین ارائه شده است. نخستین خصیصه قانون اساسی، تعیین وجودی است؛ به این معنا که قانون اساسی باید وجود واقعی و عینی داشته باشد. این ویژگی به چیزی فراتر از «مدون بودن» یا «وجود مادی ملموس» اشاره دارد (Paine, 1999: 45; Arendt, 1965: 157). قانون اساسی زمانی وجود واقعی و عینی می‌یابد که تأثیر حقوقی و سیاسی داشته باشد. دومین ویژگی قانون اساسی، وجه تأسیسی آن است. قانون اساسی، دولت را تأسیس می‌کند، از این رو منطقاً نمی‌توان از طریق دولت یا هر نهادی غیر از مردم، به‌عنوان قدرت مؤسس، ایجاد شود. این بیان نیز چیزی بیش از رویه‌های صوری برای اخذ موافقت مردم است. در واقع، تأمل آگاهانه و صریح در مورد تنظیمات قانون اساسی باید از جانب افرادی صورت گیرد که قرار است جامعه آنها با این ترتیبات اداره شود (Waldron, 2009: 270). هانا آرنست برای نشان دادن تفاوت قانون اساسی اعطایی و تأسیسی از تعبیر جان آدامز استفاده می‌کند که بر اساس آن، قانون اساسی آنگاه که از سوی مردم فهمیده، تصویب و دوست داشته شود به یک استاندارد، یک ستون و یک پیوند تبدیل می‌شود؛ در غیر این صورت، بادبادک یا بادکنکی است معلق در هوا (Arendt, 1965: 147). ویژگی سوم قانون اساسی، ماهیت فراگیری آن است؛ به این معنا که فرض بر آن است که در قانون اساسی تمام اختیارات دولت تعریف و تنظیم شده است. بنابراین، قدرت دولت در چارچوب قانون اساسی محدود و محصور است. چهارمین ویژگی قانون اساسی، بنیادی بودن آن است. به تعبیر توماس پین، «قانون اساسی» است (Paine, 1999: 45)؛ به این معنا که اساس هر قانون دیگری باید مطابق با قانون اساسی باشد. بنابراین، قوانین دیگری که از سوی دولت وضع می‌شود، نمی‌تواند قانون اساسی را تغییر دهد یا اصلاح کند؛ مگر از طریق قدرت مؤسس. بنابراین از حیث تدوین و تصویب، تفسیر و اصلاح مستلزم روش‌های خاص و پیچیده‌تر از قوانین دیگر است تا برتری آن حفظ شود (Loewenstein, 1969: 206-209).

اما گذشته از این ویژگی‌ها که قابل مناقشه هستند، مهم‌ترین کارکرد قانون اساسی، ایجاد نظم حقوقی است. توضیح آنکه امروزه قانون اساسی مدرن نه تنها با ایجاد نهادهای معتبر قانون‌گذاری دولت، بلکه در تنظیم هنجارهای اساسی که قانون را هدایت می‌کند، به‌عنوان پایه و اساس نظم حقوقی پذیرفته شده است. بنابراین، قانون اساسی پایه و اساس «حقانیت قانونیت» تلقی می‌شود (Loughlin, 2010: 50). آنچه که این ویژگی قانون اساسی را توجیه می‌کند و شکل می‌دهد، مشخصاً ایده مشروطیت است. به عبارت دیگر، مشروطیت، مبتنی بر ایده حق‌ها، خودآیینی خصوصی شهروندان را تأمین و تضمین می‌کند. بنابراین، قانون اساسی مبتنی بر همین ایده هنجاری، بنیان‌گذار نظم حقوقی به معنای مدرن آن است و به بیان دیگر، اصل مشروطیت اساس مفهوم قانون اساسی مدرن است. اما آیا مفاد قوانین اساسی همواره مؤید چنین درکی از قانون اساسی است؟ از نظر لوونشتاین، هر قانون اساسی جهشی به تاریکی است (Loewenstein, 1969: 209). در این بخش دولت که خود مولود قانون اساسی است همچون آموزگار می‌کوشد تا سطح و نوع نوینی از زیست سیاسی را خلق کند. قانون اساسی به‌مثابه اهرمی برای آفرینش‌گری زیست سیاسی جدیدی است که به‌منظور ثمربخشی و تحقق باید چنان تکامل یابد که در عین تناسب تا حد ممکن، مؤثر، سازنده و سودبخش باشد (گرامشی، ۱۳۷۷: ۸۰-۹۰). اما همواره باید به این مسئله هم توجه داشت که ساخت قانون اساسی حتی اگر سوء نیتی هم نباشد، ممکن است وضعیت را از آنچه که هست بدتر کند، و این ناشی از «عقلانیت ناقص» است (Elster, 1977: 507-509). جان الستر، دستورات اولیسیز^۱ را نمونه چنین عقلانیتی می‌داند که به ملوانان دستور داد او را به دکل ببندند و از درخواست‌های بعدی او برای آزاد کردنش سر باز زنند (Tribe, 1993: 644-665). در این قسمت به بیان رویکرد الستر به مقوله تدوین قانون اساسی خواهیم پرداخت.

۱.۳. انتخاب عقلانی و تحلیل قانون اساسی

رویکرد مبتنی بر انتخاب عقلانی در تحلیل قانون اساسی، ریشه در تحلیل اقتصادی سیاست دارد که اندکی پس از جنگ جهانی دوم ظهور کرد. نخستین مدل‌های انتخاب عقلانی تصمیم‌گیری دموکراتیک حاکی از آن است که وقتی دو حزب برای تصدی قوه مجریه انتخاب می‌شوند، این تمایل وجود دارد که برنامه‌های اجرایی پیشنهادی آنها به آنچه که رأی‌دهنده طبقه متوسط متمایل است، هم‌گرا و نزدیک شود (Black, 1948: 23; Downs, 1957: 3-4). دوورگر نشان داد که نظام‌های دوحزبی به ظهور در سیستم‌های انتخاباتی «رأی‌گیری نخست‌گزینی» متمایل دارند و اینکه دولت‌های ائتلافی بیشتر تحت سلطه نمایندگی تناسبی هستند تا رأی‌گیری نخست‌گزینی (Duverger, 1954: 16). ائتلاف‌های

1. Velisez

اکثریت باید رأی دهندگان متوسط را راضی نمایند، اما عموماً سیاستی را اتخاذ می‌کنند که بازتاب‌دهنده قدرت چانه‌زنی و مواضع احزاب موجود در ائتلاف‌های اکثریت است (Riker, 1962: 45). با این حال در شرایط کلی‌تر، قوانین مبتنی بر تصمیمات جمعی تکثرگرایانه متأسفانه ممکن است فاقد توازن معینی باشند (Black, 1948 (A): 25 & 1948 (B): 251; Arrow, 1951: 32). در صورت نبود محدودیت‌های ایدئولوژیک و قانون اساسی، تصمیم‌سازی اکثریت هم ناپایدار و هم غیرسیستماتیک است. بوچانان و تولوک (Buchanan & Tullock, 1962: 11) در یک گام بسیار مهم در تکامل ایده‌های انتخاب عقلانی، سیاست را با اقتصاد قیاس کردند. آنها سیاست را مانند بازار اساساً روندی مبادله‌ای می‌دیدند که از طریق آن افراد به دنبال پیشبرد منافع خود هستند (Voigt, 1997: 13-17). از آنجا که سیاست روزمره از دریچه منافع شخصی تغذیه می‌شود، این خطر بزرگ وجود دارد که منافع عمومی محقق نشود و منافع خصوصی بر روند سیاسی مسلط گردد. علاوه بر این، قوانین اساسی از سنگ تراشیده نمی‌شود و هر از گاهی اصلاح در آنها صورت می‌گیرد. گاه ممکن است با استفاده از رویه‌های اصلاح رسمی که در اسناد قانون اساسی پیش‌بینی شده، تجدیدنظر شود یا ممکن است به‌طور ضمنی از طریق تفسیر قضایی مورد تجدیدنظر قرار گیرد و در طول زمان تغییر کند. اگر رویه‌ها و محدودیت‌های اساسی می‌تواند بر روی سیاست‌های عمومی تأثیر بگذارد، و اگر سیاست‌های عمومی بر ثروت و به‌زیستی فردی تأثیر می‌گذارد، مشخص است که افراد و گروه‌های ذی‌نفع در اصلاح قانون اساسی موجود، دارای نفع خواهند بود. در گذر زمان قوانین اساسی حاکم بر سیاست‌های روزمره در یک کشور خاص، هنجارهای اساسی خود را به تصمیمات تحمیل می‌کنند. با این همه، این سطح از سیاست از نظر قانون اساسی محدود است تا زمانی که قانون اساسی به نفع آن سیاست‌ها اصلاح نشود.

سیاست مبتنی بر قانون اساسی ممکن است متفاوت با سیاست روزمره باشد. حد مشخصی از فعالیت‌های گروه‌های ذی‌نفع متمایل به چانه‌زنی برای حفظ ائتلاف ضروری است. ابتدا تصور می‌شد محدودیت‌های گسترده در قانون اساسی سطح بیشتری از منافع عمومی را تضمین کند و باعث توجه بیشتر به منافع عمومی برای چانه‌زنی شود، اما نظریه‌پردازانی همچون الستر خاطر نشان کردند که گروه‌های ذی‌نفع ممکن است دقیقاً به این دلیل که به دنبال تحمیل سیاست‌های خود هستند، در برابر سیاست قانون اساسی مقاومت کنند (Brennan, 1994: 1). علاوه بر این، نمی‌توان همکاری متقابل و مقوله‌بندی شده را در قانون اساسی که شامل انتخاب‌های چندوجهی است نادیده گرفت. از نظر تئوری، شفافیت رویه، تقلیل خطرهای سیاسی و سایر ویژگی‌های تدوین قانون اساسی می‌تواند این گرایش‌ها را تا حدی کاهش دهد. حتی اگر سیاست قانون اساسی متضمن منافع شخصی باشد، عوامل متعادل‌کننده احساس و عقل و همچنین انتزاع نسبی مسائل کلان که باید مورد بررسی و تصمیم‌گیری قرار بگیرند،

ممکن است برای ایمن‌سازی قانون اساسی از تأثیرگذاری گروه‌های ذی‌نفع کافی باشند. پرسشی که الستر در این باره بیان می‌کند این است که توازن نسبی احساسات، خرد و منافع در شکل‌گیری، تکوین و تدوین قانون اساسی چیست؟

۲.۳. رویکرد الستر

۱.۲.۳. تأثیر بالادستی

از منظر الستر، برخی از بازیگران یا نهادها در جامعه مجبور هستند قوه مؤسس تشکیل دهند و برخی از بازیگران یا نهادها مجبورند نمایندگان را برگزینند (اعم از اینکه انتخاب یا انتصاب کنند). غالباً این عوامل بالادستی سعی در تأثیرگذاری بر کار قوه مؤسس دارند. این بازیگران معمولاً از طریق قدرت خود بر قوانین انتخابات تأثیر می‌گذارند و حتی ممکن است تلاش کنند تا سرحد اعمال محدودیت‌های ماهوی یا شکلی بر روند کار پیش روند. انتخاب‌کنندگان همیشه از طریق انتخاب نمایندگان خود تأثیر می‌گذارند و حتی امکان دارد تا سرحد دیکته کردن خواسته‌های خود در مورد چگونگی رأی‌گیری، پیش روند. افراد یا گروه‌های ذی‌نفع ممکن است سلطنت حاکم، قوه مقننه، دولت موقت، مجمع موقت، قدرتی اشغالگر یا نهادی بین‌المللی باشد (elster, 1995: 368). ارائه مثال‌هایی در این مورد می‌تواند روشن‌گر باشد. در ۱۴ فوریه ۱۸۱۴، کریستین فردریک، نایب‌السلطنه دانمارکی‌الاصل نروژ، با گروهی متشکل از ۲۱ فرد مشهور نروژی دیدار کرد تا خواستار تشکیل مجلس مؤسسان شوند. واضح بود که حاضران در جلسه اختیار تام و مجوز تصمیم‌گیری در مورد هیچ چیزی را نداشتند، اما همه می‌دانستند که نایب‌السلطنه از نظر اکثریت پیروی خواهد کرد. در واقع، وی آزادی عمل خود را با درخواست مشاوره محدود کرده بود. در ایالت‌های امریکا تلاش‌های بسیاری برای تشکیل کنوانسیون‌های غیرمجاز قانون اساسی صورت گرفت. در میشیگان در سال ۱۸۳۵، یکی از این تحرکات ثمر داد: کنگره این فرایند را رضایت‌بخش یافت و با پذیرش آن، کنوانسیون خلاف قاعده را تصویب کرد. در ۵ مارس ۱۸۴۸، ۵۱ رهبر خودخوانده از سراسر آلمان برای حضور در پیش‌پارلمانی که انتخابات مجلس مؤسسان را برگزار می‌کرد، تشکیل جلسه دادند. در بهار و پاییز ۱۹۸۹، چندین کشور اروپای شرقی مذاکراتی را بین دولت و گروه‌های مختلف مخالف به دور از هرگونه قواعد ماهوی و شکلی رسمی سازماندهی کردند تا زمینه را برای اولین انتخابات مجلس مؤسسان فراهم نمایند. همان‌طور که اشاره شد، گروه ذی‌نفع می‌تواند با تعیین چارچوب و قوانین برای انتخاب اعضای خود، بر مجمع تأثیر بگذارد. پس از انتخاب مجلس مؤسسان، به دو دلیل مجزا ممکن است ذی‌نفعان هیچ مشروعیتی برای جهت‌دهی رویه مجلس نداشته باشند. اولاً تنظیم‌کنندگان ممکن است ادعا کنند که مجمعی که مظهر قدرت سازنده است باید کاملاً مختار، حاکم و در نتیجه نامحدود

باشد. جدای از صحت و اعتبار این ادعا که بر عقاید متافیزیکی درباره قدرت و حاکمیت سازنده استوار است، می‌تواند دارای کارایی علی قابل توجهی باشد. ثانیاً مجالس مؤسس ممکن است فاقد اقتدار اخلاقی لازم باشند. در بسیاری از موارد، بخشی از مشکلات رژیم گذشته از طریق مجلس مؤسسان حل شد. اگر رژیم گذشته معیوب بود، چرا مجلس مؤسسان به دستورالعمل‌ها و قوانین آن رژیم احترام می‌گذاشت؟ (elster, 1995: 372).

دلایل دیگری وجود دارد که باعث می‌شود یک مجمع مؤسس خود را از محاصره ذی‌نفعان برهاند. هنگامی که سه متحد غربی در سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۴۹ قانون اساسی را در آلمان ترتیب دادند، سعی کردند از نیروی برتر خود برای تحمیل قانون اساسی فاقد تمرکز فدرال و همچنین تصویب این سند با همه‌پرسی، برخلاف خواسته آلمانی‌ها استفاده کنند. با این حال، آنها تا حد زیادی ناموفق بودند. آلمانی‌ها دست بالاتر را گرفتند؛ نه به این دلیل که آنها دارای قدرت متافیزیکی مؤسس بودند یا به این دلیل که متحدین فاقد اقتدار اخلاقی بودند، بلکه به این دلیل که قدرت چانه‌زنی سیاسی تثبیت‌شده ایشان ابزاری قوی‌تر از نیروی نظامی بی‌پروای متفقین بود. ذی‌نفعانی که نمایندگان را برای مجلس مؤسسان انتخاب می‌کنند، احتمالاً کسانی را برمی‌گزینند که به اعتقاد آنها می‌توانند خواسته‌هایشان را تحمیل کرده، نفع آنان را تثبیت سازند. علاوه بر این، برای افزایش قدرت چانه‌زنی، نمایندگان ممکن است بخواهند که با فرامین مطلق محدود شوند. به‌نظر می‌رسد تدوین قانون اساسی به‌ویژه در کشورهای فدرال و کشورهایایی که به قومیت، زبان، مذهب، نظم یا کاست‌های مختلفی تقسیم می‌شوند، مستعد چنین روش‌هایی هستند. از آنجا که معمولاً به‌نظر می‌رسد اختلافات در این ابعاد بیشتر به‌جای منافع، درگیر حق‌ها باشد، نسبت به راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز و سازش کمتر گشوده هستند. تنظیم‌کنندگان اندکی در طول تاریخ قانون اساسی نوشته با فرامین مطلق انتخاب شده‌اند. بسیاری از قوانین اساسی این عمل را در مجلس‌های عادی ممنوع اعلام می‌کنند و به‌نظر می‌رسد انجام این کار در مجلس مؤسسان حتی نامناسب‌تر است. بازنگران و اعضای قوه مؤسس برای نسل‌هایی که هنوز به دنیا نیامده‌اند قانون‌گذاری خواهند کرد، نه برای حوزه‌های انتخابیه خود (elster, 1995: 390).

۲.۲.۳. تأثیر میان‌دستی

در فاصله بین افتتاح مجلس مؤسس و تصویب سند نهایی، اگر دسترسی برای عموم آزاد باشد و مناظره‌ها و گزارش‌ها در مطبوعات (یا در اینترنت) منتشر شود، ممکن است نمایندگان مجلس در معرض تأثیرات خارجی قرار گیرند. در صورتی که نمایندگان از بحث و رأی درباره دیدگاه‌های غیرمجاز ترس داشته باشند، تأثیر شگرفی بر روی این فرایند خواهد داشت. تأثیر بر روی اعضایی که در معرض نمایش و تبلیغات قرار

نمی‌گیرند می‌تواند چشمگیرتر باشد. در سپتامبر ۱۸۴۸، کشته شدن دو عضو راست‌گرا در مجلس مؤسسان فرانکفورت از سوی گروهی، تأثیر غیرقابل انکاری بر مجلس گذاشت؛ به صورتی که این دوره نسبت به دوره قبل سخت‌گیرانه‌تر بود و نمایندگان به گروه‌های میانه‌رو و رادیکال تقسیم شدند. به این ترتیب، پایه‌های اساسی اتحاد که برای ملت ضروری بود از بین رفت. واقعیت این است که تبلیغات می‌تواند دیدگاه‌های بیان‌شده را در عین اینکه قابلیت همگن شدن دارند، چندقطبی کند (elster, 2009: 5). سایر تأثیرات جریان میانی بی‌معنا و احتمالاً کم‌اهمیت هستند.

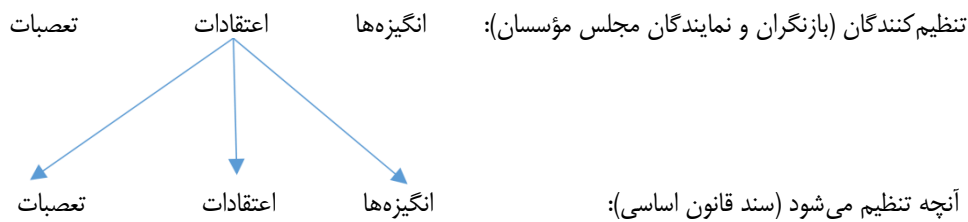
جمع‌سپاری در ایسلند در سال ۲۰۱۱ نمونه‌ای درخور اعتنا را ارائه می‌دهد. به گفته یکی از اعضای شورای قانون اساسی، ۳۲۳ پیشنهاد رسمی دریافت شد و سه کمیته شورا در مورد آنها بحث کرده، پاسخ‌ها را ارائه دادند. بیش از ۳۶۰۰ نظر کتبی از سوی بازدیدکنندگان در تارنمای شورا ارسال شد و بیشتر نمایندگان شورا به آنها جواب دادند. در افریقای جنوبی، دادگاه قانون اساسی موظف شد بررسی کند که مجلس مؤسس با اصول مندرج در قانون اساسی موقت ۱۹۹۳ مطابقت دارد. پس از صدور رأی دادگاه که بر اساس آن اختلاف نظرهایی در پیش‌نویس قانون اساسی مشاهده شد، مجلس مؤسسان تغییرات لازم را ایجاد کرد. این رخداد، نمونه‌ای از این ادعا را نشان می‌دهد که بازیگران بالادستی پس از انتخاب نمایندگان مؤسس، هیچ تأثیری در سند قانون اساسی ندارند. در افریقای جنوبی قانون اساسی موقت باید رعایت شود تا از بازگشت این کشور به جنگ داخلی جلوگیری گردد. همچنین، رفتار بازیگران بین‌المللی نیز ممکن است باعث ایجاد تغییر در سند در طول روند تهیه پیش‌نویس شود. کشوری که آرزوی عضویت در اتحادیه اروپا یا شورای اروپا را دارد، انگیزه برای مطابقت قانون اساسی خود با معیارهای این نهادها به‌ویژه لایحه حقوق خواهد داشت. درحالی که پیش‌نویس اولیه قانون اساسی رومانی پس از سقوط کمونیست‌ها شامل حمایت‌های ضعیفی از حقوق اقلیت‌ها بود، با پیوستن به اتحادیه اروپا مبتنی بر شرط رعایت حقوق بشر، تقویت شد. افزایش روزافزون نهادهای بین‌المللی حقوق بشر نشان می‌دهد که تدوین قانون اساسی در آینده با چنین فشارهایی شکل خواهد گرفت (elster, 2009: 7).

۳.۲.۳. تأثیر پایین‌دستی

اغلب سند پذیرفته‌شده از سوی مجلس مؤسس باید قبل از اثرگذاری تصویب شود. تصویب‌کننده ممکن است یک فرد مانند شخص پادشاه یا ملکه، یا مجامع منتخب مردم و یا قوه مقننه باشد یا همانند کشورهای فدرال، قوه مقننه ایالتی و یا جمعیت شرکت‌کننده در رأی‌گیری گسترده در فراندوم باشد. این تصویب‌ها البته تأثیری در روند ایجاد قانون اساسی ندارند، بلکه بخشی از آن هستند. با وجود این، ممکن است به تأثیر جریان پایین‌دستی بر این روند اشاره شود. با فرض اینکه تنظیم‌کنندگان خواهان تصویب

پیشنهادشان هستند، آنها انگیزه دارند که مواردی را که ممکن است باعث ردّ پیش‌نویس شود در این سند نگنجانند. برای مثال، در سال ۱۹۴۹ در آلمان، احتمال داشت پیشنهاد یک سیستم متمرکز فدرال به همراه یک سیستم غیرمتمرکزتر ارائه شود؛ با این حال، تصویب تقریباً همواره شکل رأی از پایین به بالا و یک پیشنهاد واحد را به خود می‌گیرد که برخی قوانین اساسی ایالات امریکا تنها استثنای این مورد هستند. با وجود این، قانون اساسی فرانسه مصوب ۱۹۵۸ به صراحت تصریح می‌کند که اگر قانون اساسی پیشنهادی در همه‌پرسی رد شود، به انتخاب مجلس مؤسس جدید ادامه می‌یابد (elster, 2009: 8).

از منظر الستر مفهوم تأثیر پایین‌دستی چیست؟ به‌طور معقول می‌توانیم فرض کنیم تنظیم‌کنندگان در قبال زمینه‌های ماهوی ناشی از فشار زمان، در خصوص آنچه تصویب خواهند کرد، تحت تأثیر اعتقادات خود هستند. طبق یک برداشت مشترک از سیاست، این عقاید عقلانی خواهند بود. تنظیم‌کنندگان غیرقابل نفوذ نیستند و ممکن است گاهی اوقات اعتقاد اشتباهی داشته باشند، اما پیش‌بینی‌های آنها در مورد واکنش رأی‌دهندگان به روش‌های معلوم تحریف نمی‌شود. علاوه بر این، تنظیم‌کنندگان این واقعیت را در نظر دارند که فارغ از خطا نیستند و از پیشنهاد اقداماتی که فقط به اکثریت مطلق احتیاج دارند خودداری می‌کنند. اگر این دیدگاه صحیح باشد، باید انتظار داشته باشیم که بیشتر قوانین اساسی برای تصویب پذیرفته شوند. برای درک فرایند ایجاد قانون اساسی، باید انگیزه‌ها، اعتقادات و پیش‌داوری‌های تنظیم‌کنندگان را شناسایی کنیم. مقولهٔ تعصبات و پیش‌داوری‌ها، دشوارترین مقوله برای فهم هستند، زیرا انگیزه‌های «داغ» و اعتقادات «سرد» را ایجاد می‌کنند (elster, 2013: 6):



الف) انگیزه‌ها: الستر با تکیه بر دیدگاه‌های فلاسفهٔ اخلاق در فرانسه، میان عقل، احساس و منافع قائل به تمایز است. عقل از منظر وی یا به صورت منفرد فهم می‌شود، مانند پیگیری عقلانی منافع درازمدت عمومی یا در یک فرایند قابل درک است، مانند عایقی در برابر خودخواهی و علایق شخصی و یا سایر عوامل تحریف‌کننده مانند تعصب و پیش‌داوری. مدیسون این تعریف ماهوی را پذیرفت، هنگامی که اظهار داشت خرد میانه‌رو از علت منفعتی بزرگ و دائمی دفاع می‌کند. هابرماس نیز به این رویه تعلق دارد، هنگامی که از وضعیت ایدئال گفتگو سخن به میان می‌آورد؛ وضعیتی که به نیروی محرکهٔ استدلال خوب متکی است.

ب) احساسات: شور و اشتیاق عمدتاً شامل احساساتی مانند عصبانیت و ترس خواهد بود، گرچه سایر حالت‌های دیگر مانند سرخوشی نیز ممکن است در کار باشند. احساسات ایزودیک هستند و معمولاً بر اثر حوادثی چون جنگ، انقلاب یا بحران مالی برانگیخته می‌شوند. از این نظر، آنها با تعصبات (نژادپرستی، بیگانه‌هراسی و سوء رفتار) که ویژگی‌های دائمی یک عامل هستند، متفاوت‌اند (elster, 2013: 7).

ج) منافع: منفعت (گرایش حزبی) به عنوان دستیابی به مزیت در مقیاس کوچک‌تر از کل درک می‌شود و بیشتر به نفع شخصی، منافع گروهی و منافع نهادی تقسیم می‌شود. از آنجا که گروه‌ها و نهادها بازیگر نیستند، آنها نمی‌توانند هیچ کاری را دنبال کنند؛ با این حال اعضای آنها ممکن است به دلایل شخصی خود به دنبال ارتقای مزیت این نهادهای بزرگ باشند. اگر سیاستمداری به دنبال انتخاب مجدد باشد، معمولاً به نفع شخصی وی است که نفع حزب خود را دنبال کند. عضو یک مجلس ممکن است بیش از حد کافی به دنبال تقویت اهمیت منفعت باشد (elster, 2013: 7).

د) تعصبات: در ماده ۲ قانون اساسی نروژ مصوب ۱۸۱۴ این گونه آمده بود که یهودیان از دسترسی به پادشاهی محروم‌اند. به نظر می‌رسد تنظیم‌کنندگان نروژی بر اساس تعصب یهودستیزی عمل کرده‌اند. تعصب، شکاف انگیزه-اعتقاد را کنار می‌گذارد و اعتقادات مربوط به اعضای برخی از گروه‌های اجتماعی را با نگرش منفی نسبت به آنها ترکیب می‌کند. اغلب نگرش یک احساس است، به‌ویژه تحقیر یا نفرت. درک اینکه فرد دیگری فرومایه است باعث تحقیر وی می‌شود و باور اینکه او شر است باعث نفرت از او می‌شود. هیتلر اسلاوها را حقیر می‌شمرد و از یهودیان متنفر بود. این احساسات با دو احساس دیگر اخلاقی مانند عصبانیت و انزجار متفاوت است؛ اولی عمر کوتاهی دارد، اما ضررهای بادوامی را شکل می‌دهد و دومی توسط چیزی که به وسیله احساس برانگیخته نمی‌شوند، بلکه به وسیله آنچه پیش‌دوری شده برانگیخته می‌شود. تعصب بر اعتقادات بنیادی در مورد دیگری تکیه دارد. مهم‌ترین نمونه تعصب تنظیم‌کنندگان، انکار حق رأی زنان و انتخاب‌شدن آنها به‌عنوان نماینده است (elster, 2013: 23). بعضی اوقات، این ادعا به‌صراحت با ادعاهایی درباره عدم سلامت عقل زنان و نیز جهل آنان توجیه شده است، اما غالباً این تعصب چنان گسترده و غیرقابل تصور پذیرفته شده است که حتی هرگز مورد بحث در قانون اساسی قرار نمی‌گیرد. برخی قوانین اساسی همچنین از دین استفاده کرده‌اند تا افراد را از تابعیت (مانند نروژ) یا از حق رأی خارج کنند (مانند بسیاری از ایالت‌های آمریکا در قرن ۱۸). به‌طور کلی، رویکرد انتخاب عقلانی‌الستر به تحلیل و تدوین قانون اساسی را به صورت زیر می‌توان جمع‌بندی کرد:

- منافع نهادی ممکن است باعث شود قانون‌گذاران تأثیرگذار، در اهمیت نهاد، حزب یا مجموعه‌ای که به آن تعلق دارند، مبالغه کنند. این گرایش عمومی با تصور خدشه‌ناپذیری از تنظیم‌کنندگان آمیخته است. اگر آنها به‌عنوان بنیان‌گذاران قانون اساسی میرا از خطا پنداشته می‌شوند، چرا به‌عنوان قانون‌گذار میرا از خطا پنداشته نشوند؟

• اگر تنظیم کنندگان علاقه داشته باشند که در اولین مجلس پس از تصویب قانون اساسی انتخاب شوند، آنگاه به طور بسیار وسیعی در اینکه صرفاً مجری وظایف خود باشند یا منافع خود را دخیل سازند، مختار هستند. در سال ۱۷۸۰، رأی‌دهندگان در ایالت ماساچوست قانون اساسی‌ای را پیشنهاد دادند که از سوی مجلس مقننه تدوین و تنظیم شد. اعتراضات آنها در سال ۱۷۷۸ از جانب کمیته‌ای که در شورای شهر بوستون وظیفه نوشتن دستورالعمل برای نمایندگان این شهر در مجلس ایالتی را برعهده داشت، بیان شده بود. قانون اساسی پیشنهاد شده در کنوانسیون بعدی تصویب گردید و استدلال‌های مربوط به مشارکت قانون‌گذار در قانون اساسی، در مورد مشارکت دستگاه‌های اجرایی نیز به کار برده شد (elster, 2013: 29).

۴. قدرت مؤسس، بازنگری و انتخاب عقلانی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

قدرت مؤسس، مضمون پایدار اندیشه مشروطه مدرن است. قدرت مؤسس به‌عنوان یک مفهوم مرزی یا محدود، نقش مهم و حیاتی در ساختار ایده مشروطیت دارد. این مفهوم که محصور در مرزهای معرفت حقوقی است، به ما این امکان را می‌دهد تا ساختار اساسی مفروض در یک رژیم سیاسی را مشخص کنیم. این مفهوم در بهترین توجیه، بیان «رابطه درست» و به عبارت دیگر، ظهور «حق سیاسی» است و ابعاد باز، موقت و پویایی نظم مشروطه را بیان می‌کند. در واقع در میان منابع حقانیت سه‌گانه وبری، قدرت مؤسس ظهور و تجلی حقانیت و انتخاب عقلانی است (Weber, 1978: 26-56 & 212-226). بنابراین، قدرت مؤسس به‌عنوان یک مفهوم مدرن و عقلانی، به‌راحتی با ادعاهای مربوط به اقتدار سنتی یا مقدس حاکمیت مطابقت ندارد. در واقع در این مفهوم، محصولی دیگر از جنبش عقل‌گرایی قرن هجدهم در قلمرو سیاسی و حقوق است و بر دو شرط استوار است: (۱) شناسایی «مردم» یا در مفهوم حقوقی‌تر، «ملت» منبع نهایی اقتدار سیاسی؛ (۲) پذیرفتن ایده قانون اساسی به‌عنوان امری برساختی. این مفهوم فقط در شرایطی به‌وجود می‌آید که قانون اساسی به‌عنوان یک ابزار حقوقی درک شود که اقتدار خود را از اصل تعیین سرنوشت به‌دست آورد. به‌طور خاص، این قانون اساسی بیانگر قدرت مؤسس مردم برای «ساخت و تجدید ساخت»^۱ ترتیبات نهادی است که بر آنان حاکم خواهد شد. تفکیک بسیار مهم قدرت مؤسس و قدرت مؤسس ناشی از همین درک و متضمن این ایده است که «اصلاح، برانداختن و تجدیدنای حکومت، حق مردم است» (Locke, 1998: 222).

با این درک، آیا «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، قدرت مؤسس مردم را به‌مثابه مجموعه افرادی که فاعل عقلانی هستند و مبتنی بر منافع و رانه‌های شخصی عمل می‌کنند شناسایی کرده است؟

برخی معتقدند که قوه مؤسس قانون اساسی جمهوری اسلامی برخلاف قانون اساسی مشروطیت و متمم آن، برعهده یک قوه تأسیسی (مجلس قانون‌گذاری) نبوده، بلکه اعضای مجلس مؤسسان و مردم به‌طور مشترک عهده‌دار این قوه بوده‌اند. به این ترتیب، اصل تمایز میان قوه مؤسس و قوای تأسیسی رعایت گردید (عباسی، ۱۳۸۴: ۹۵-۹۷) و از سوی دیگر نیز برخی، برگزاری سه فراندوم «یک بار برای اصل جمهوری اسلامی، یک بار برای قانون اساسی ۱۳۵۸ و یک بار برای بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸» را دال بر «ظهور» قدرت مؤسس می‌دانند. خصوصاً آنکه «قانون اساسی‌ای که سه بار برای آن فراندوم شده، حتی توسط نسل صدمش هم نمی‌تواند مورد اعتراض واقع شود، ... مگر به ترتیبی که در اصل ۱۷۷ پیش‌بینی شده است»، البته «اصل نظام جمهوری اسلامی، هیچ‌گاه به فراندوم گذاشته نخواهد شد» (عمید زنجانی، ۱۳۸۱: ۱۱-۳۴). اما جدای از اینکه، چنین نظری فاقد شرایط یک استدلال موجه حقوقی است، نسبت به مفهوم مطرح‌شده از قدرت مؤسس در بالا و الزامات نظریه انتخاب عقلانی با قرائت الستری کاملاً بی‌ارتباط و بیگانه است. به‌نظر می‌رسد برای پاسخ به پرسش پیش‌گفته، باید ابتدا به متن مراجعه کرد. بنابر اصل نخست، «حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران، بر اساس اعتقاد دیرینه‌اش به حکومت حق و عدل قرآن»، «با اکثریت» «کلیه کسانی که حق رأی داشتند، به آن رأی مثبت داد» در اصل دوم «حاکمیت و تشریح» به خدا اختصاص دارد، اصل چهارم نیز که «بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است»، «موازن اسلامی» را «اساس» اعلام کرده، و از مفاد اصل ۵ و ۵۷ قانون اساسی نیز چنین برمی‌آید که ولایت مطلقه امر با فقیه جامع‌الشرایط است. همه این موارد نشان می‌دهد که قانون اساسی برای مردم به‌عنوان بخشی از قوه مؤسس و تحت برخی از محدودیت‌های رویه‌ای و ماهوی نقش تأییدی و نه تأسیسی قائل است (عباسی، ۱۳۸۳: ۵۴-۵۶؛ رحمانی، ۱۳۹۹: ۳۱). برای توضیح بیشتر، اصل ۱۷۷ مورد بسیار مناسبی برای ارزیابی نقش مردم به‌عنوان قدرت مؤسس ثانوی / اشتقاقی یا به بیان دیگر، «مقنن تجدیدنظر» است. طبق این اصل، ضرورت و موارد اصلاح و تمیم، منوط به تشخیص و تأیید و امضای مقام رهبری است که باید از طریق مراجعه به آرای عمومی به تصویب اکثریت مطلق شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی برسد. رعایت ذیل اصل ۵۹ در این مورد لازم نیست و کنکاش راجع به اینکه آیا اصل ۴ و ۹۹ در این باره باید رعایت شود یا خیر، با توجه به نقش رهبری در تشخیص ضرورت بازنگری و تعیین موارد اصلاح و تمیم و حضور اعضای شورای نگهبان در شورای بازنگری برای تصویب طرح اصلاح و تمیم و لزوم تأیید و امضای مصوبات شورا، ثمره چندانی ندارد. و فقره آخر آنکه «محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازن اسلامی (اصل ۴) و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران (اصل ۲) و جمهوری بودن حکومت (اصل ۱) و ولایت امر و امامت امت (اصل ۵) و نیز

اداره امور کشور با اتکا به آرای عمومی (اصل ۶) و دین و مذهب رسمی (اصل ۱۲) ایران تغییر ناپذیر است». البته به جز این موارد که صریحاً به عنوان محدودیت‌های محتوایی ذکر شده‌اند، باید توجه داشت که در آنچه باقی می‌ماند نیز نقش رهبری در تشخیص ضرورت و تعیین موارد و نیز تأیید و امضای مصوبات شورای بازنگری در اصل اهمیت ماهوی دارد (تقی‌زاده و فدایی، ۱۳۹۲: ۱۸۷-۲۱۲).

اما این مسئله همواره محل بحث و چالش بوده است که آیا چنین محدودیت‌هایی که گاه با مفاهیمی مثل «بازنگری اساسی مغایر قانون اساسی»، «فراقانون اساسی بودن» و یا «اصول تغییرناپذیر» توصیف می‌شوند، با مفهوم قدرت مؤسس سازگار است یا خیر. برای پاسخ صحیح، باید دو نوع محدودیت رویه‌ای و ماهوی را از هم جدا کرد. محدودیت‌های رویه‌ای از حیث تضمین و تأمین دموکراسی دارای اهمیت اساسی و از حیث اعتبار حقوقی عمل بازنگری و نیز ثبات و دوام نظم حقوقی گریزناپذیرند (بروکه، ۱۳۸۷: ۲۵۶)، اما در مورد محدودیت‌های ماهوی چه؟

از حیث ماهوی، در جمهوری اسلامی، حکومت قانون بر زمامدار منتخب مردم، معنایی خاص - و متفاوت با جمهوری‌های عرفی - دارد. قانون جمهوری اسلامی، قانون اسلام و رئیس حکومت، مقید به این قانون است و چون منشأ قانون اسلام، نصوص شرعی - الهی است، بنیان آن با قانون عرفی بشری تفاوت دارد (رحمانی، ۱۳۹۹: ۴۹). در این نگاه، در حقوق ایران، اصول تغییرناپذیر را به واسطه آنکه مربوط به ارکان نظام یعنی جمهوری اسلامی است موجه می‌دانند. توضیح آنکه تجویز بازنگری در این اصول به مثابه تجویز کودتا علیه خود آن نظام است. در این دیدگاه، سازگاری ارکان «جمهوریت و اسلامیت» نظام مفروض است یا دست کم مورد توجه نیست؛ رویکردی که تا حدود زیادی مورد پذیرش نهادهای رسمی و قانون اساسی و رهبران نظام است (عمید زنجانی، ۱۳۸۱: ۱۱-۳۴). برخی دیگر از نویسندگان، برای توجیه اصول تغییرناپذیر «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، دفاع وارونه را پیشنهاد کرده‌اند؛ یعنی ابتدا به همنشینی اصول تغییرناپذیر «اسلامیت و جمهوریت» نظام از طریق استدلال «فرامتنی» اثبات گردد و سپس در باب چرایی تغییرناپذیری آنها به اتخاذ موضع پرداخت. دو نکته در این مورد قابل ذکر است: (۱) این تحلیل با رویه عملی و متن قانون اساسی و مهم‌تر از همه با نگرش نظری و عملی «بنیان‌گذار نظام» و «رهبر فعلی نظام» مطابقت ندارد. (۲) نتیجه تحلیل همچون رویکرد پیشنهادی آن وارونه است: «جمهوری اسلامی» در واقع «اسلام جمهوری» است (راسخ، ۱۳۹۸: ۲۲۸)؛ حال آنکه اگرچه متصور است که «جمهوری» بتواند مفهوم حکومت اسلامی را تعدیل کند و در شکل و صورت خارجی آن تغییراتی دهد، اما این تغییرات نباید به گونه‌ای باشد که به جوهر و ماهیت حکومت اسلامی آسیب برساند (رحمانی، ۱۳۹۹: ۴۷). در اینجا دوباره این پرسش مطرح است که، آیا قدرت مؤسس می‌تواند اصول ماهوی تغییرناپذیر را تغییر دهد؟

پاسخ منفی است؛ البته بنابر اصل تأسیس رایج در حقوق مدون، قانون اساسی و نظام با اراده مردم، به‌مثابه قدرت مؤسس، خلق می‌شوند. محدود کردن قدرت مؤسس از سوی خود قدرت مؤسس، منطقاً پذیرفتنی نیست. با استدلال ژرژ ودل^۱ برای طرد ایده عدم امکان خودتجدیدی قدرت مؤسس دور راه وجود دارد: اولین راه، پذیرش این مسئله است که هرگز چنین قدرتی وجود نداشته، و دومین راه اعلام این امر است که از این پس قدرت مؤسسی وجود ندارد (فاورو و ودل، ۱۳۸۲: ۲۷۴). البته این ایده از نظر نوشتار حاضر، استدلالی حداقلی و فرعی است؛ چراکه اصل حاکمیت مردمی در مفهوم جمهوری‌خواهانه آن از محدودیت درونی برخوردار است، اما محدودیت بیرونی آن منطقاً معیوب است. دورکین معتقد بود که دموکراسی واقعی وجود ندارد، مگر آنکه اعضای جامعه سیاسی فراتر از یک مفهوم صوری تلقی برابری از یکدیگر داشته باشند و نیز دغدغه و احترامی برابر نسبت به خودآیینی یکدیگر نشان دهند. لذا نسخه‌ای از دموکراسی که مستلزم تن دادن به اکثریت‌های موقت در امور مربوط به حق فردی باشد به‌هیچ‌وجه اعتبار منطقی ندارد. بنابراین دموکراسی واقعی در ساختار حاکم خود قواعدی دارد که این شکل گسترده دغدغه و احترام برابر را تضمین می‌کند؛ حتی به قیمت خلع قدرت اکثریت (Dworkin, 1996: 71). به عبارت دیگر در این بازتعریف، «امور عمومی»^۲، نه به‌عنوان امور اکثریت، بلکه دقیقاً به‌عنوان امور عمومی یا Res publica تلقی و از سوی عموم اداره می‌شود. این اداره امور عمومی از جانب عموم، در واقع بیانگر اصل جمهوریت است که فراتر از مفهوم صوری دموکراسی، مستلزم حق برابر خودآیینی یا تعیین سرنوشت شهروندان است (Cohen, 1994: 589-618). خطر اقتدارگرایی و تمرکز قدرت، شهادهای اصلی اخلاقی مستتر در اصل جمهوریت را برجسته می‌کند. «ترس و عصبانیت ممکن است عده‌ای را به دمیدن در صور برای فراخواندن یک رهبر قوی وادارد، اما یک رژیم مشروطه جمهوری خواه که مخزن فضیلت را در بین شهروندان و مسئولان ایجاد می‌کند، توانایی مقاومت در برابر آن صدای دلفریب را دارد. در این صورت، اصل جمهوریت در ارتباطی تنگاتنگ با اصل مشروطیت قرار می‌گیرد. هابرماس به‌خوبی این ارتباط را با مفهوم مدرن حقوق که متضمن سه ویژگی «وضعی، قهری و فردی بودن»^۳ است و بارزترین وجه ممیز ساختاری آن یعنی تضمین «خودآیینی» توضیح می‌دهد (Habermas, 2011: 766). خودآیینی، در وجه خصوصی مستلزم مشروطیت^۴ و در وجه عمومی مستلزم جمهوریت^۵ است. بنابراین، حق خودآیینی اخلاقی کانتی و حق خودآیینی سیاسی روسویی، با هم ماهیت

1. Georges Vedel
 2. Public Affairs
 3. Positive, Compulsory, and Individualistic.
 4. Constitutionalism
 5. Republicanism

هنجاری قانون اساسی را تبیین و توجیه می‌کنند. اصل جمهوریت ناظر به «خودآیینی عمومی»^۱، اقتدار سیاسی قانون اساسی را شکل می‌دهد و اصل مشروطیت ناظر به «خودآیینی خصوصی»^۲، اعتبار حقوقی قانون اساسی را فراهم می‌کند. هر دو «اشتراک اصالت»^۳ داشته، هیچ‌یک بر دیگری رجحان ندارند. آنها از حیث مفهومی مستقل، اما از حیث وجودی به هم وابسته‌اند. شهروندان تنها در صورتی می‌توانند از خودآیینی عمومی تضمین شده به واسطه حق‌های سیاسی استفاده مقتضی کنند که به دلیل حمایت برابر از خودآیینی خصوصی، در رفتارهای خود به اندازه کافی مستقل باشند. و شهروندان فقط در صورتی از خودآیینی خصوصی خود به میزان برابر برخوردار خواهند شد که از خودآیینی عمومی خود استفاده مقتضی کنند (Habermas, 2011: 767-768). در واقع، تضمین حقوق بنیادین، مستلزم ساختارهایی است که حاکمیت مؤثر و مستمر مردم بر سرنوشت خویش را به‌عنوان اصیل، و مجموعه نظام سیاسی و حقوقی را به‌عنوان نماینده در تمامی فرایندهای حیات جامعه سیاسی مورد شناسایی قرار دهد (دبیرنیا، ۱۳۹۵: ۱۱۹). باتوجه به این موارد، و مفهوم قدرت مؤسس با مشخصات «تأسیس‌گری، باز، موقت و پویایی و نهایی بودن»، به نظر دشوار بتوان از اصول ماهوی تغییرناپذیر قانون اساسی فارغ از تناقض دفاع کرد. مفهوم قدرت مؤسس، صرف بیان اکثریتی و آن‌هم برای یک بار نیست، بلکه یک مفهوم کلیدی در ایده مشروطیت است. در این ایده، یکی از دو رکن اصل حقانیت، «مردم» است، اما این پرسش که چه کسی نماینده مردم است، پرسش نامتعیین و باز سیاست مدرن است. وظیفه مفهوم «قدرت مؤسس» اتفاقاً همین است که این سؤال را باز نگه دارد. این کارکرد مفهوم قدرت مؤسس بسیار حائز اهمیت است، زیرا «مردم به‌مثابه یک»^۴، ویژگی بارز تمامیت‌خواهی است.

۵. نتیجه‌گیری

از نظر مبانی معرفتی و انسان‌شناختی، نظریه انتخاب عقلانی از علم آمار و ریاضی و اقتصاد وارد علوم اجتماعی شده و بر مبنای دو اصل استوار است: اصل اول، «فردی‌بودن کنش آدمی» و اصل دوم، «کنش‌های انسان معطوف به منفعت هستند». طبق اصل اول نظریه انتخاب عقلانی، نظریه‌ای فردگرایانه است و واحد تحلیل خود را بر فرد به‌عنوان کوچک‌ترین و مهم‌ترین شاخصه یک جامعه بنا می‌نهد، و نظریه کنش عقلانی رفتارهای جمعی را با توجه به رفتار تک‌تک افراد آن جمع تفسیر می‌نماید؛ زیرا این نظریه بر این پایه استوار است که نظام سود و زیان هرکس، منوط به شرایط فکری و ارزشی

-
1. Public autonomy
 2. Private autonomy
 3. Co-originality
 4. the people-as-one

اوست و نمی‌توان انتخاب‌های یک فرد را به کل جمع نسبت داد و نیز رفتارهای جمعی نافی توان انتخاب فردی نیستند. این اصل باعث شده که تحقیقات منوط به روش تحقیق انتخاب عقلانی عمدتاً خصلت آماری و پرسش‌نامه‌ای قوی داشته باشند. از سوی دیگر، اصل دوم یعنی رفتارهای هر فرد بر پایه نفع و زیان شخصی آن فرد بنا شده است. این روش تحقیق در حوزه علوم انسانی سبب پوشش دادن رفتارهای سیاسی و اجتماعی افراد که بر پایه عملکرد سودمند بنا شده است، می‌شود. مثلاً رفتارهای انتخاباتی یک جامعه بهترین الگو برای به‌کار بردن روش تحقیق انتخاب عقلانی است. در حوزه علوم سیاسی نظریه انتخاب عقلانی از آنجا که با داده‌های آماری و علم اقتصاد و نیز فردگرایی روشی نزدیکی معرفتی داشت، بالطبع در جامعه آمریکا مورد استفاده قرار گرفت و در اوایل قرن بیستم در علوم سیاسی رفتارگرایان ظهور کرد. رفتارگرایان بخشی از اندیشمندان علم سیاست بودند که شدیداً تحت تأثیر علم اقتصاد و روان‌شناسی و خصوصاً پوزیتیویسم روشی برآمده از علوم تجربی بودند و اعتقاد داشتند که انسان ذاتاً موجودی واکنشی است و در همه حال به محرک‌های یکسان، پاسخ‌های یکسان می‌دهد که مبتنی بر اصل فایده-هزینه است. در کل، امروزه به‌نظر می‌رسد که ایجاد قانون اساسی دموکراتیک باید مستلزم مشارکت مستقیم مردم به هر شکل و صورتی باشد، اما از لحاظ تاریخی همیشه این‌گونه نبوده است. نمایندگان مجلس مؤسسان آلمان در سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۴۹ از سوی نمایندگان مجلس ایالتی انتخاب شدند و وظیفه تصویب قانون اساسی نیز به آنها سپرده شد. این روند مطمئناً دموکراتیک بود، اما هرگز با مردم مشورت نمی‌شد. اگر قانون اساسی از سوی مجلس مؤسسی ایجاد شده باشد که مشمول تصویب مردمی نباشد، همان‌طور که در دوره انقلابی در هشت ایالت آمریکا اتفاق افتاد، مردم هرگز فرصتی برای صحبت کردن و مشارکت نخواهند داشت. بنابراین، گاهی اوقات مردم مشارکت و تصمیم‌گیری نمی‌کنند. آنها اغلب یک بار مشارکت می‌کنند، یا در آغاز و یا در پایان روند تدوین قانون اساسی. این روش اعطای اختیارات عمومی به مجلس مؤسس در ساخت قانون اساسی نروژ ۱۸۱۴، قانون اساسی فرانسه و آلمان ۱۸۴۸ و قانون اساسی ایران ۱۳۶۸ و بسیاری از قوانین اساسی قرن بیستم دنبال شد؛ یعنی در صورت تصویب قانون اساسی از سوی یک مجلس مؤسس، سند مصوب به مردم ارائه می‌شود و مردم در انتهای روند مشارکت حضور خواهند داشت.

منابع

الف) فارسی

- کتاب‌ها

۱. راسخ، محمد (۱۳۹۸). *همنشینی اصول تغییرناپذیر قانون اساسی در حقوق عمومی؛ از تنظیم قدرت تا تضمین حقه‌ها*، چاپ اول، تهران: نشر خانه اندیشمندان علوم انسانی.

۲. کلمن، جیمز (۱۳۷۷). *بنیادهای نظریه اجتماعی*. ترجمه منوچهر صورت تاشانی. تهران: نشر نی.
۳. لیتل، دانیل (۱۳۷۳). *تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی بر فلسفه علم الاجتماع*. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: نشر صراط.

– مقالات

۴. تقی‌زاده، جواد و فدایی، معصومه (۱۳۹۲). بررسی اصل ۱۷۷ قانون اساسی با تأکید بر مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی. *مجله تحقیقات حقوقی*، ۱۶ (۶۳)، ۱۸۳-۲۱۲.
۵. چلبی، مسعود (۱۳۸۱). فضای کنش: ابزاری تنظیم در نظریه‌سازی. *مجله جامعه‌شناسی ایران*، ۴ (۱)، ۵-۴۶.
۶. دبیرنیا، علیرضا (۱۳۹۵). حاکمیت مردم در مفهوم مدرن؛ فراساختاری بودن حاکمیت. *پژوهش‌های حقوق تطبیقی*، ۲۰ (۳)، ۱۱۰-۱۲۵. Doi: [20.1001.1.22516751.1395.20.3.3.7](https://doi.org/10.1001.1.22516751.1395.20.3.3.7)
۷. رحمانی، قدرت‌الله (۱۳۹۹). *قوة مؤسس و ماهیت جمهوری اسلامی در آستانه تأسیس*. فصلنامه علمی *جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ۳ (۴)، ۳۱-۵۸.
۸. عباسی، بیژن (۱۳۸۳). *شبه‌های تدوین و تصویب یک قانون اساسی*. فصلنامه *حقوق اساسی*، ۲ (۲)، ۴۹-۶۳.
۹. عباسی، بیژن (۱۳۸۴). *تمایز میان قوة مؤسس و قوای تأسیسی*. *نشریه حقوق اساسی*، ۲ (۳)، ۹۱-۱۰۴.
۱۰. امید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۱). *بایدها و نبایدها در قانون اساسی*. *مجله الهیات و حقوق دانشگاه رضوی* (آموزه‌های حقوقی)، ۲ (۶)، ۱۱-۳۴.
۱۱. فاوور، لویی و ودل، ژرژ (۱۳۸۲). *اصول فراقانون اساسی و حاکمیت ملی*. ترجمه علی‌اکبر گرجی. فصلنامه *حقوق اساسی*، ۱ (۱)، ۲۳۹-۲۸۴.
۱۲. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۰). *نظم اجتماعی مسئله‌ای همچنان پابرجا*. ترجمه محمدرضا جوادی یگانه. *کتاب ماه علوم اجتماعی*، ۸ (۴۷-۴۸)، ۷۸-۷۹.

(ب) انگلیسی

- Books

1. Arendt, H. (1965). *On Revolution*. London: Penguin Books
2. Arrow, K. (1951). *Social Choice and Individual Values*. New York: Wiley.
3. Brennan, G. & J. M. Buchanan. (1980). *The Power to Tax*. Cambridge: Cambridge University Press.
4. Buchanan, J. M. & G. Tullock (1962). *The Calculus of Consent*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
5. Cooter, R. (2000). *The Strategic Constitution*. Princeton: Princeton University Press.
6. Duverger, M. (1954). *Political Parties, Their Organization, and Activity in the Modern State*. New York: Wiley.
7. Dworkin, Ronald (1996). *Freedom's Law: The Moral Reading of the American Constitution*. Oxford: Oxford University Press.
8. Elster, J. (1989). *The cement of society*. Cambridge. New York, Victoria: Cambridge

- University Press.
9. Felkins, L. (1995). *The Social Dilemma*. www.magnolia.net/~leonf/sd/sd.html
 10. Fisher, S. (2003). *rational choice*, Political sociology lecture.
 11. Harsanyi, J. C. (1998). *Advances in Understanding Rational Behaviour*. In: Elster, J. (ed.) *Rational Choice*. Oxford: Basil Blackwell.
 12. Loughlin, Martin (2010). What is Constitutionalisation? In *The Twilight of Constitutionalism?* eds. Petra Dobner and Martin Loughlin, Oxford: Oxford University Press.
 13. Max Weber (1978). *Economy and Society*. In: G Roth and C Wittich (eds) Vo 1. Berkeley: University of California Press.
 14. Mueller, D C. (1997). *Constitutional Democracy*. New York: Oxford University Press.
 15. Paine, Thomas (1999). *Rights of Man*. Dover Publications
 16. Persson, T. & G. Tabellini (2003). *The Economic Effects of Constitutions*, Cambridge and London: MIT Press.
 17. Riker, W. H. (1962). *The Theory of Political Coalitions*. New Haven, Conn.: Yale University Press.
 18. Udehn, L. (2001). *Methodological Individualism; Background, history and meaning*. London: Routledge.
 19. Van den Hauwe, Ludwig (2000). *Public Choice, Constitutional Political Economy and Law and Economics*, in Boudewijn Bouckaert and Gerrit De Geest (eds), *Encyclopedia of Law and Economics, Vol. I. The History and Methodology of Law and Economics*, Cheltenham, Edward Elgar.
 20. Voigt, S. (1997). *Explaining Constitutional Change: A Positive Economics Approach*. Cheltenham: Edward Elgar Publishing.
 21. Waldron, Jeremy (2009). *Constitutionalism: A Skeptical View*. In *Contemporary Debates in Political Philosophy*, eds. Thomas Christiano and John Christman, Oxford: Wiley-Blackwell Publishing.
- **Articles**
22. Black, D. (1948 A). On the Rationale of Group Decision-Making. *Journal of Political Economy*. 56 (3), 23–34.
 23. Black, D. (1948 B). The Decisions of a Committee Using a Special Majority. *Econometrica* 75 (16), 245–61.
 24. Boudon, R. (1998). Limitations of rational choice theory. *The American Journal of Sociology*: 104 (3), 60_88. Doi: /10.1086/210087
 25. Brennan, T.J. (1994). Talking to One's Selves: The Social Science of Jon Elster. *Journal of Communication*, 36(44), 73-80.
Doi: 10.1111/j.1460-2466.1994.tb00664.x
 26. Cohen, J. (1994). Pluralism and Proceduralism, 69 Chi.-Kent L. Rev. 589: 589-618.
Doi: /10.1111/j.1460-2466.1994.tb00658.x
 27. Elster, J. (1995). Forces and Mechanisms in the Constitution-Making Process, *Duke Law Journal*, 45 (13), 364-396.
 28. Elster, J. (2009). Excessive Ambitions. *Capitalism and Society*, 4 (2), 1-56.
<https://doi.org/10.2202/1932-0213.1055>
 29. Elster, J (2013). Excessive Ambitions (II), *Capitalism and Society*, 8 (1), 1-99. DOI:

- 10.2202/1932-0213.1055
30. Elster, J. (1977). Ulysses and the Sirens; A theory of imperfect rationality. *Social Science Information*, 16(5), 469–526. <https://doi.org/10.1177/053901847701600501>
31. Habermas, J. (2001). Constitutional Democracy: A Paradoxical Union of Contradictory Principles?" Trans by William Rehg, *Political Theory*, 29(6), 766-781. <https://doi.org/10.1177/009059170102900600>
32. Loewenstein, K. (July-September 1969), Constitutions and Constitutional Law in The West and in The East. *The Indian Journal of Political Science*, 30 (3), 203-248, <https://doi.org/10.1093/oso/9780198768890.003.0003>
33. Stark, R. (1994). Rational choice theories of religion". *The Agora Online* (Newsletter of Rationality and Society Section of the American Sociological Association and the Research Committee on Rational Choice of the International Sociological Association) 2 (1), 1-4. 24.
34. Zsolani, L. (1998). Rational Choice and the Diversity of Choices, *Journal of Socio-Economics*. 2 (5), 10-56. <https://doi.org/10.1007/s11245-018-9588-7>
35. Tribe, Laurence H., & Thomas K. Landry (1993). Reflections on Constitution-Making. *American University International Law Review*, 3 (2), 627-646.